

نمودهای تفکر زنانه در شعر فروغ فرخزاد

مهوش واحد دوست*
فرشته شیخ الاسلامی**

چکیده

این تحقیق کوشیده است اشعار فروغ فرخزاد را به لحاظ نمود تفکر زنانه بررسی کند. به این منظور نخست تأثیر وضعیت زندگی شخصی و تاریخی عصر فروغ بر او مطالعه شده است. آثار شعری فروغ در بردارنده مسائل مربوط به زنان عصر اوست. از آن گذشته احساسات زنانه که ناشی از روح ظریف زن است در شعر او نمودی آشکار دارد. انواع «عشق» مانند عشق به جنس دیگر (بیشتر با دیدی تمسخرآمیز و انتقادی)، عشق مادرانه، عشق به جامعه انسانی و موضوعاتی از قبیل اعتراض به فرهنگ مردسالاری، اسارت و حقارت زنان در دوران گذشته و عصر شاعر، از برجسته ترین درون مایه ها و موضوعات شعر فروغ به شمار می آید. برای تحلیل و توجیه ویژگی ها و موضوعات معمول در شعر فروغ از پاره ای نظریه های روان شناسی مانند نظریات فروید و یونگ نیز استفاده کرده ایم، و نیز به دیدگاه های برخی ناقدان فمینیست چون رزمی تانگ و ژاک لکان استناد کرده ایم.

کلیدواژه ها: فروغ، نقد زن محور، روان شناسی زن، عشق، اعتراض.

* دانشیار دانشگاه ارومیه mahsa.vahedy@gmail.com

** مدرس دانشگاه پیام نور واحد نوشهر Fereshte.eslami@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۱۱ تاریخ پذیرش: ۹۱/۲/۴

مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، بهار و تابستان ۱۳۹۲، شماره ۱۷

مقدمه

نقد زن‌محور یکی از نقدهای مطرح در حوزه نقد عمل‌گرا به‌شمار می‌رود که منتقدان بدون تعصب و پیش‌داوری، نمودهای زنانه را در آثار ویژه‌ای نقد و بررسی می‌کنند. این تحقیق در پی پاسخگویی به این پرسش‌هاست که مسائل مربوط به زنان در شعر فروغ فرخزاد، در جایگاه زنی که در برهه حساسی از تاریخ اجتماعی ایران می‌زیست، تا چه حدی و چگونه نمود دارد؟ زندگی شخصی او تا چه حد بر شعرش اثر گذاشته است و عواطف، اعتقادات و رفتارهای زنانه در شعر او چه نمودی دارند؟ چه نظری درباره جنس مخالف داشته است؟ آیا او هم مانند پاره‌ای از شاعران مرد در سنت ادبی ایران احساسات خود را به تصویر کشیده است یا در عمق و ژرفای شعر او معنایی دیگر نهفته است؟ او با مسائلی که زنان جامعه و عصر او درگیر آن بودند چگونه برخورد کرده است؟ آیا بی‌توجهی از کنار آن‌ها گذشته یا در جایگاه هنرمندی آگاه، برخوردی منطقی و معترضانه داشته است؟ رامان سلدن نقد فمینیستی را نوعی "سیاست فرهنگی" به‌شمار می‌آورد، نه یک نظریه یا مجموعه‌ای از نظریه‌ها. او اشاره می‌کند که بعضی نحله‌های فمینیسم اصولاً مایل به پذیرش هیچ‌گونه "نظریه"‌ای نیستند، دقیقاً به این دلیل که در نهادهای آکادمیک "نظریه" غالباً مردانه و حتی ماچویی^۱ است؛ بخش انعطاف‌پذیر، مجرد و بیشتاز کار فکری؛ حال آنکه بخشی از پروژه عمومی فمینیست‌ها، اشتیاق به افشای غیبت فریبکارانه "علم" مذکر بوده است. اگرچه کثرت‌گرایی و آسان‌گیری موجب شکوفایی نظریه‌های گوناگون است و می‌تواند به رجحان نگرش تجربی بر نظری منجر شود، از سویی دیگر، نوعی عمل‌گرایی پیچیده به‌لحاظ نظری خطر هضم‌شدن در نظریه مذکر محافل آکادمیک را می‌پذیرد (سلدن، ۱۳۷۷: ۲۵۵-۲۵۳).

زنان شاعر گاه از دریچه‌ای دیگر به زندگی و تاریخ می‌نگرند و آن را رقم می‌زنند، اگرچه در سرزمین ما، از دیرباز، گرایش‌های مردانه بر تفکر و نگرش زنانه سایه و غلبه داشت و وضعیت روانی حاکم بر اذهان و اندیشه‌ها در طول تاریخ زن را از هویت خود در عرصه‌های هنری محروم ساخته است. شاعران زن ایرانی نیز متأثر از تربیت تاریخی خویش، از نشان‌دادن احساسات زنانه خودداری کرده‌اند و در طول تاریخ بیشتر با هیئت و صدایی مردانه به میدان آمده‌اند و هویتی جدا و مستقل از خود نشان نداده‌اند (سلیمانی، ۱۳۷۱: ۹ - ۸).

با آغاز عصر بیداری و ادبیات انتقادی- اجتماعی، زن از حیات اجتماعی تأثیر گرفت، با دنیای خارج آشنا شد، به رویدادهای تاریخ معاصرش توجه کرد، به اندیشه‌های اجتماعی بها

داد و برای ارائه ارزش‌های خود در جریان مناسبی قرار گرفت؛ گاه از محدودیت‌های اجتماعی پا فراتر گذاشت، صداقت و گستاخی خود را در افشای عواطف و آرزوهای سرکوب‌شده و تجربه‌های خصوصی خود نشان داد و گاه با برداشتی تازه از جهان پیرامون خویش و درکی نو از شعر زنان، به بنیاد شعری نو دست یازید و گام‌های مؤثر و مهمی در راه ایجاد و تثبیت ادبیات زنانه ایران برداشت که تا آن زمان در ادبیات فارسی بی‌سابقه بود (کراچی، ۱۳۸۱: ۹۸).

شعر می‌تواند نماینده روح، ذات، ذهن، زمان و فضایی باشد که شاعر در آن زندگی می‌کند؛ چراکه «هر اثر ادبی و هنری اگرچه فرآورده و آفریده ذهن یک فرد است، از آن جهت که هر فرد از یک متن جمعی فرهنگی و تاریخی برمی‌خیزد و به آن تکیه دارد و محدود به آن است، فرآورده یک زندگی تاریخی و فرهنگی نیز هست» (آشوری، ۱۳۸۶: ۳). شعر شاعران زن نیز، مانند سروده‌های شاعران مرد، چنین رسالتی را برعهده دارد، زیرا توانایی‌های فکری و ذهنی انسان، بدون در نظر گرفتن جنسیت مطرح است. اگرچه تعداد مردان در ابراز توانمندی‌های ذهنی در زمینه هنر بی‌شمار است، زنان نیز با وجود محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی قوانین و سنت‌های موجود در دوران گذشته، هرگاه فرصتی یافته‌اند در این عرصه ابراز وجود کرده‌اند و حتی شاید زنان شاعر از دریچه‌ای عاطفی‌تر و کامل‌تر به زندگی و جامعه نگریسته‌اند.

نقد و بررسی

فروغ فرخزاد در ۱۵ دی‌ماه ۱۳۱۳ در خانواده‌ای نظامی در تهران متولد شد، خانواده‌ای که شغل نظامی پدر رنگی از خشونت و حاکمیت مطلق به آن بخشیده بود و افراد خانواده با وجود امکان مالی وضع سختی را تحمل می‌کردند (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۱۴). کودکی فروغ، به قول خواهرش پوران، دوران بی‌خبری، معصومیت، صداقت و دنیای رنگارنگ قصه‌ها و خیال‌های او بود (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۱۱). او در ۱۶ سالگی با پرویز شاپور ازدواج کرد و خیلی زود به دلیل اختلافات فرهنگی از همسرش جدا شد و از دیدن یگانه فرزندش محروم ماند (یاحق، ۱۳۸۱: ۱۱۱).

هریک از آثار فروغ ویژگی خاصی دارد و روند فکری و اندیشگی او را نشان می‌دهد؛ نخستین دفتر شعر فروغ با عنوان /سیر در سال ۱۳۳۱، یک‌سال پس از ازدواج او با شاپور،

منتشر شد. اشعار این دفتر ساده، صمیمی و در محدوده آرزوهای فردی سروده شده است. دومین دفتر شعر او *دیوار* در مرداد ۱۳۳۵، یکسال پس از جدایی او از همسرش، منتشر شد؛ در این دفتر نگاه فروغ به هستی و زندگی تغییر یافته و کامل تر شده است. فروغ در سومین دفترش *عصیان*، که در سال ۱۳۳۶ منتشر شد، با رویکردی فلسفی به زندگی و آفرینش نگاه کرده است (عابدی، ۱۳۷۷: ۲۳). چهارمین مجموعه شعر فروغ، *تولد* دیگر، در زمستان ۱۳۴۳ منتشر شد و بهراستی حیاتی دوباره را در مسیر شاعری او نشان می‌داد. آخرین دفتر شعر او، *ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد*، پس از خاموشی شاعر منتشر شد (مشرف‌آزاد، ۱۳۷۶: ۴۳).

فروغ جوانی خود را در یکی از مهم‌ترین و پرآشوب‌ترین دوره‌های فرهنگی و تاریخی این سرزمین سپری کرد؛ اتفاقاتی چون جانشینی محمدرضا پهلوی در ۱۳۲۰، تأسیس جبهه ملی توسط مصدق، کشته‌شدن رزم‌آرا در اسفند ۱۳۲۹، روی کار آمدن مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۱، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و فرار شاه از جمله رویدادهای مهم زمان جوانی فروغ است (روزبه، ۱۳۸۱: ۸۳). مجموعه‌های *دیوار* و *عصیان* فروغ نیز در فاصله بین سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۲ منتشر شد.

از جریان‌های سیاسی و اجتماعی این دوره، یکی حضور همه‌جانبه آمریکا و دیگری فشار و اختناق برای اعمال نوعی حاکمیت سیاسی مطلق از طریق گسترش سازمان امنیت و اطلاعات کشور است. "نفت" نیز به‌عنوان وسیله‌ای اقتصادی و سیاسی، دخالت همه‌جانبه آمریکا را در بیشتر شئون اجتماعی و سیاسی به دنبال داشت. از طرف دیگر، این دوره زمان تشکل نیروهای مذهبی و اندیشه‌های دینی در برابر نفوذ بیگانگان و غارت سرمایه ملی بود که منجر به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شد (یاحقی، ۱۳۸۱: ۶۴). همه این اتفاقات در روحیه حساس فروغ تأثیر گذاشت و سرانجام موجب بلوغ فکری و شعری او شد، به‌طوری‌که دو مجموعه آخر او روحیه انتقادی او را نشان می‌دهد.

وضعیت زندگی و محیط فروغ و جهان‌بینی او باعث سرودن آثاری شده است که در تاریخ ادبیات ایران بی‌سابقه است. وجه تمایز شعر فروغ با شعر دیگر شاعران زن معاصر او در این است که او برخلاف جریان آب حرکت کرده است و خود را در مظان اتهام و رودرروی باورهای عامه مردم قرار داده است. در طول تاریخ ادبیات ایران سخن از معشوق گفتن به مردان اختصاص داشت و اگر زنی در این باره شعری می‌سرود خلاف‌آمد جامعه بود، همان‌گونه که وقتی "رابعه بنت کعب" از معشوق خود "حارث" سخن گفت، به تیغ خشم برادر گرفتار شد و به بدترین وضع کشته شد. درحالی‌که چه‌بسا این معشوق در شعر او،

مانند شعر پاره‌ای دیگر از شاعران مرد، مجازی بود و "رابعه" به دنبال عشق و معشوق حقیقی یعنی خداوند بود و همان‌گونه که شاعران دیگر از عشق مجازی به عشق حقیقی می‌رسیدند، "رابعه" نیز در وادی معرفت چنین هدفی داشت. بنابراین در سنت ادبی ما از عشق سخن گفتن به مردان اختصاص داشت، ولی در دوران معاصر، فروغ این سنت را در شعر خود شکست. درحقیقت فروغ شاعری است که توانست بین عواطف زنانه خود و احساسات ناگفته زنان در جامعه خویش پیوندی عمیق ایجاد کند و در کسوت زن، بدون مردنمایی، به عرصه شعر روی آورد.

نمود ویژگی‌های زنانه در شعر فروغ

یکی از ویژگی‌های شعر فروغ کتمان نکردن زنانگی و صادق بودن او در نشان دادن تمایلات زنانه است. همان‌گونه که در روان‌شناسی نیز مطرح است، عواطف و احساسات در زنان غنی‌تر از مردان است، حتی یونگ روان‌کاو و روان‌پزشک سوئیسی که در ساختار شخصیت انسان به دو بعد زنانه "آنیما" و مردانه "آنیموس" معتقد است، سوپه ملایم و توأم با عواطف لطیف و نرمی و مهربانی را "بعد زنانه" می‌نامد، به طوری که نبود یا کمبود آن در مردان یا زنان موجب خشونت محض و روان‌نژندی می‌شود (یونگ، ۱۳۷۶: ۱۷۳). تری ایگلتون در مقدمه کتاب انتقادی خود نقد ادبی فمینیستی (۱۹۹۱) می‌گوید در مکتب فمینیسم گرایش به تقویت نوعی تقابل دوتایی سلسله‌مراتبی میان نظریه "مذکر"، "غیرشخصی"، "بی‌طرف"، "عینی"، "عمومی" و تجربه "مؤنث"، "ذهنی" و "خصوصی" وجود دارد. به نظر او به دلیل همین گرایش است که در نقد فمینیستی معاصر عنصر نیرومندی وجود دارد که پدیده‌های "شخصی"، "تجربی"، "مادرانه"، "جسمی" و "کیف‌آور" را ستایش می‌کند (سلدن، ۱۳۷۷: ۲۵۵-۲۵۳).

در شعر فروغ "زن" با خصوصیات و عواطف زنانه حضور می‌یابد؛ نمود عاطفه در شعر او بسیار آشکار و پررنگ است و به قولی: «دنیای شعر او را از شیرۀ احساسی شفاف ساخته‌اند که به نازکی می‌لرزد» (صادقی، ۱۳۳۵: ۷۴). فروغ ذهنیت و احساسات زن امروز را به ساحت شعر عاشقانه وارد کرده است و عواطف عشقی تازه‌ای در حوزه شعر فارسی پدید آورده است.

عشق و علاقه به جنس مخالف

حرکت فروغ در حوزه عشق و احوال عاشقانه با ساختار تاریخی اذهان متفاوت بود. او در جهت تغییر ذهنیت رایج قدم برداشت و نشان داد که تفسیرهای سنتی از عشق ظرفیت کافی برای درک عواطف انسان امروز را ندارد. تلاش جسورانه او حرکتی تازه بود که با حال و هیجان انسان امروزی مناسبت دارد. گفتنی است از دیدگاهی، عشق و محبت به جنس دیگر (مخالف) امری طبیعی است و به قولی از آنجا ناشی می‌شود که موجود نخستین در ادیان و مذاهب مختلف موجودی دوجنسی بوده است و زن و مرد (بالقوه) در یک وجود بودند و بعد از هم جدا شدند. با این توضیح که هریک از ادیان به زبانی خاص این مسئله را بازگو کرده‌اند؛ پس از جدایی از یکدیگر هر نیمه به دنبال نیمه دیگر خود است؛ در این دنیا جست‌وجو و عشق به نیمه دیگر، از نوعی نوستالژی و برگشت به دورانی که هر دو یکی بودند ناشی می‌شود. اما همان‌طور که اشاره شد، عشق و محبت به جنس دیگر در روند ادبیات ما بیشتر در شعر مردانه حضور دارد؛ حتی معشوق حقیقی را هم شاعران عارف‌مسلک ما با خصوصیات زنانه توصیف کرده‌اند. به تفسیری، در این جهان هر انسانی به دنبال نیمه گم‌شده خود است (محمدی بدر، ۱۳۸۵: ۱۶۸-۱۴۵)، فروغ نیز در شعر خود به‌طور صریح و آشکار به این مسئله اشاره می‌کند:

... چگونه ناتمامی قلبم بزرگ شد

و هیچ نیمه‌ای این نیمه را تمام نکرد!... (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۳۵۶).

بنابراین، فروغ نیز در مقام انسان حق داشت به دنبال نیمه ناتمام خود باشد.

شور و التهاب عاشقانه زن به جنس مخالف در شعر قدیم نیست، یا به‌ندرت دیده می‌شود؛ زنان شاعر هم که غزل سروده‌اند، در واقع عواطف جنس مخالف را ترجمه کرده‌اند، با این‌همه فروغ در شعر غنایی ترجمان آرزوهای شده است که در جامعه‌های تهذیب‌یافته، شرم و مناعت زنانه آن‌ها را مهار می‌کند (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۱۴۰). درحقیقت اشعار عاشقانه فروغ، با تصورات و انتظارات رایج در جامعه او تعارض داشت، زیرا عواطفی در آن‌ها بیان شد که در سنت عاشقی مرسوم نبود. بی‌پروایی فروغ در سرودن اشعار تند و صریح، انتقادهای بسیاری را متوجه او کرد، زیرا او به مقابله با ذهنیتی تاریخی برخاسته بود. در شعر فروغ سخن از عشق طبیعی و گاه متعالی است؛ معشوق گاهی پسر نوجوان خاطرات دوران کودکی و نوجوانی است و گاهی مردی که فروغ او را دوست دارد و چهره متعالی از او ترسیم می‌کند و گاه چهره بسیار مبهمی که زمانی در زندگی او حضور داشته و بعدها کنار رفته است (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۸۹).

فروغ در نخستین مجموعه‌های خود بی‌پرده و مستقیم اظهار عشق می‌کند و بیشتر به روابط بیولوژیک عاشق و معشوق توجه دارد و هیچ ابایی از بیان احساس زنانه خود ندارد، زیرا هنوز به بلوغ فکری نرسیده است. اولین اثر فروغ، *اسیر*، مبین این نکته است که سراینده آن گرفتار مقررات و سنت‌های بی‌شمار اجتماعی است و می‌خواهد خود را از این گرفتاری نجات دهد و چاره‌ای جز پناه‌بردن به عشق نمی‌شناسد و در جست‌وجوی راه فراری از این زندان از لذت عشق سرمست می‌شود؛ شعر "آزدوست‌داشتن" نمونه‌ای از مدعای مذکور است (آژند، ۱۳۶۳: ۲۱۰).

در شعر "گریز و درد" از دفتر *اسیر*، که قهرمان آن یک زن است، هیجان و آشفتگی در برابر نیروی عشق، گیرایی و جذابیت دور از انتظاری را به وجود می‌آورد. به‌طور کلی، نوعی سربازدن از پنهان کردن خواسته‌ها، هوس‌ها و تمایلات بر اشعار او حاکم است. آرزوی فروغ از میان برداشتن بندها و موانع است. او می‌خواهد به روحی شفاف دست یابد تا خویشتن خویش را باور و "اسارت و بندگی عشق" را درک کند (کلیاشتورینا، ۱۳۸۰: ۱۵۶). فروغ در شعر خود مانند برخی شاعران زن در اروپا، تمنیات ناگفتنی و پنهانی بشر را به رشته نظم کشیده است و در اشعار خود صادق و بی‌پرواست. بیان این نکته ضروری می‌نماید که این‌گونه سروده‌ها، «جز نقاشی و ترسیم تمایلات گریزنده انسانی در شعر چیزی دیگر نبود و هیچ‌گونه ارتباطی با زندگی گوینده آن ندارد، در ادبیات کلاسیک ایران چه بسا شاعرانی که از شراب‌خواری و جنون شعرها سروده‌اند، در صورتی که نه دیوانه بوده‌اند و نه در تمام عمر بوی شراب به مشامشان رسیده بود... امروز هم شاعر می‌تواند از گناه دم زند، درحالی‌که خود معصوم و بی‌گناه است» (لنگرودی، ۱/۱۳۷۸: ۱۷۵-۱۷۶). فروغ نیز با آنکه احساسات خویش را عریان و بی‌پروا بیان کرد، به لذت‌های پست و شهوانی فکر نمی‌کرد، بلکه در جست‌وجوی "لذتی جاوید" بود (دهباشی، ۱۳۷۰: ۲۱۲).

... او شراب بوسه می‌خواهد ز من

من چه گویم قلب پر امید را

او به فکر لذت و غافل که من

طالبم آن لذت جاوید را (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۳۰).

در شعر مزبور، فروغ خود را بالاتر از امیال پست زمینی می‌بیند و در جست‌وجوی چیزی والاتر است.

سنت‌شکنی فروغ در آفرینش شعر، بخصوص در عاشقانه‌سرایی، رفتاری انتقادآمیز و معترضانه است که از طریق آن می‌توان تضادها و تبعیض‌های جامعه‌ای را که مردان در آن حاکم هستند و به مرد هویت ارزشمندتری می‌بخشند کاهش داد. او پیوستگی و مطلق‌بودن این موضوع را زیر سؤال می‌برد و امیدوارانه می‌پرسد، آیا زمان آن فرا نرسیده است که مردان از زاویه‌ای دیگر به اندیشه‌های مردسالارانه خود بنگرند؟ (واعظ و صادق‌زاده، ۱۳۸۴: ۷۴).

...آیا زمان آن نرسیده‌ست

که این دریچه باز شود باز باز...

و مرد بر جنازه مرده خویش

زاری کنان نماز گزارد؟ (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۳۵۳).

نکته مهم در عاشقانه‌های فروغ این است که «... در اشعار وی، معشوق دیگر آن معشوق خیالی و موهوم کلاسیک نیست و روابط عاشق و معشوق نیز خیلی عادی و مربوط به زندگی روزمره است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۳: ۶۲). برای مثال او در شعر «فتح باغ» از رابطه حقیقی خودش با ابراهیم گلستان به‌طور خیلی خصوصی و فردی و چون فصلی از شرح حال خود حرف می‌زند و دفتر تولدی دیگر را به او تقدیم می‌کند (شمیسا، ۱۳۸۲: ۳۱۵). نکته مهم دیگر در شعر مزبور این است که شاعر از نترسیدن یا از جرئت زن جوانی سخن می‌گوید که از اوامر تحمیلی‌ای که در تمام سطوح زندگی بیرونی و درونی باید کورکورانه اطاعت شوند سرپیچی می‌کند. برای فروغ «پیوند سست دونام» یا همان «هم‌آغوشی در اوراق کهنه یک دفتر»، اطاعت از قوانین کهنه است که او آن‌ها را تضمینی برای عشق نمی‌داند. به نظر او قانون عشق همان سرشارشدن و غرق‌شدن در عشق است (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۱۱۸). اگرچه فروغ در بسیاری از اشعار سه دفتر اول، در اظهار عشق به معشوق زمینی خود بی‌پروا بود و احساسات خویش را بی‌پرده بیان می‌کرد، به تدریج در عاشقی سیر تکاملی را طی کرد و از عشقی کودکانه به تفسیری انسانی از عشق رسیده بود. او در دو مجموعه آخر نیز همچنان به عاشقانه‌سرایی و احساس‌گرایی ادامه داد، اما عاشقانه‌های او در این دو مجموعه، غالباً رنگی از اندیشه و آمیزه‌ای از دردهای انسانی و اجتماعی به خود گرفته است و بیان او از معشوق سخته‌تر و خود معشوق نیز متعالی‌تر است (حسین‌پور چافی، ۱۳۸۴: ۱۵۸).

ای شب از رؤیای تورنگین شده

سینه از عطر توأم سنگین شده...

همچو بارانی که شوید جسم خاک

هستی‌ام ز آلودگی‌ها کرده پاک... (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۳۱۱).

خود شاعر درباره این شعر می‌گوید: «من در مثنوی "عاشقانه" می‌خواستم نوعی از عشق را بیان کنم که در عشق‌های امروزی دیگر وجود ندارد، حالتی از به‌تعالی‌رسیدن در دوست‌داشتن که من به آن مرحله رسیده بودم. امروزه مردم عشق را با زمان اندازه می‌گیرند، برایش قانون می‌نویسند و با وفاداری حدود آن را مشخص می‌سازند، اما آن حسی که در من بود، با این حرف‌ها فرق داشت؛ آن حس من را ساخت و کامل نمود» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۳۶۴). در جایی دیگر نیز می‌گوید: «عشق در شعر امروز عبارت است از مقداری تمنا، سوز و گداز و سرانجام سخنی چند درباره وصال که پایان همه‌چیز است، درحالی‌که می‌تواند آغاز همه‌چیز باشد» (جلالی، ۱۳۷۲: ۱۶۲). گفتنی است فروغ در همان دوره اول که سروده‌هایش بیان عشق، نیاز و هوس، بوسه و گناه بود، گفته بود:

...گر به سویت این چنین دویده‌ام

به عشق عاشقم نه بر وصال تو... (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۱۷۸).

بیت مزبور، مبین این نکته است که گوینده عاشق عشق و در جست‌وجوی آن است؛ عشق، هدف شاعر و وصال، وسیله رسیدن به آن هدف است. این تعریف از عشق حقیقتی است که فروغ با حس درونی‌اش به آن رسید و واقعیت آن را نیز در زندگی خود تجربه کرد. این "آغاز همه‌چیز" را در شعر "فتح باغ" او می‌توان ملاحظه کرد (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۱۱۸-۱۱۷). به‌طور کلی، مضمون عشق در اشعار فروغ از بسامد بالایی برخوردار است و به ترتیب در دفتر اول ۲۸ بار، در دفتر دوم ۱۳ بار، در دفتر سوم ۸ بار و دفتر چهارم ۱۲ بار از معشوق مرد در اشعارش سخن گفته است.

مهر مادری

در نظرگاه "فروید" مادر برای کودک موجودی جداگانه تشخیص داده نمی‌شود و به شکلی نادرست به‌عنوان بخشی از کودک به حساب می‌آید و امیال او با امیال مادر درآمیخته است و نخستین میل کودک مادر است. اما کودک مجبور است از مادر خود جدا شود و از اینجاست که عقده اُدیپ آغاز می‌شود. فروید در بررسی مراحل رشد، رابطه کودک و مادر را برپایه "دوگانگی احساسات"^۲ می‌یابد که آن را ناشی از تلفیق درون‌ذاتی رانش مرگ و زندگی می‌داند (موللی، ۱۳۸۳: ۵۳). دو گزینه مرگ و زندگی نیز در نهاد آدمی با هم آمیخته‌اند. یونگ نیز معتقد است کودک در آغاز، در حالتی از همسانی بی‌خبرانه در

همزیستی کامل با مادر زندگی می‌کند. مادر شرط اولیۀ روانی و جسمی کودک است. با بیدار شدن خودآگاهی "من" این همزیستی به تدریج تضعیف می‌شود و خودآگاهی با ناخودآگاه یعنی وضع قبلی خود آغاز به مخالفت می‌کند و این "من" را، که شخصیت فردی‌اش رفته‌رفته تشخص بیشتری می‌یابد، از مادر جدا می‌سازد (یونگ، ۱۳۶۸: ۵۰). یونگ تأثیر مادر مثالی را بیشتر از مادر واقعی می‌داند و برای مادر مثالی هم ویژگی‌های منفی و اهریمنی و هم مثبت قائل است و وجوه متضادی در او نشان می‌دهد (همان: ۲۶). ژاک لکان نیز معتقد است عالم و مادر یک وجود واحد را تشکیل می‌دهند. کودک و مادر درهم آمیخته‌اند و در این توحید یا هم‌آمیختگی،^۳ کودک تمایزی میان کالبد خود و جسم مادر قائل نمی‌شود. چنان‌که فروید نیز بر آن بود که در این مرحله، تفاوتی میان اصل لذت و اصل واقعیت وجود ندارد (موللی، ۱۳۸۳: ۳۷).

لکان اصطلاح "دوگانگی احساسات" را، که فروید برای رابطه کودک و مادر پیشنهاد کرده بود، اصطلاحی ضعیف می‌داند و خود hainamoration را به معنی مهربانین به جای آن می‌گذارد که شامل کین (haine) و مهر (amour) است. دریافت کودک هم حاکی از مهر او به مادر است و هم رابطه‌ای دیالکتیک و پیچیده است که ناشی از میل به تسلط کامل بر فرزند نیز تلقی می‌شود (همان: ۵۲).

وجود فروغ سرشار از عشق و مهر مادری است. تجربه مادربودن شعر فروغ را به حیطة دیگری از احساسات زنانه سوق داد. فروغ مادری بود که در ادای وظیفۀ مادری توفیق لازم را نیافت و نتوانست مانند دیگر مادران از لذت مادری بهره‌مند شود. جدایی او از کامیار، فرزندش، درد جانکاه و دغدغۀ همیشگی فروغ است. حالات و احساسات مادرانه در اشعار او انعکاس یافته است؛ او گاهی از زاویۀ نگاه یک مادر به امور می‌نگرد؛ دلسوزی‌های مادرانه دارد و در برابر بی‌رحمی دیگران واکنش‌های احساسی و زنانه نشان می‌دهد. نمونه‌ای از این‌گونه احساسات و واکنش‌های مادرانۀ فروغ را در شعر "دل‌م برای باغچه می‌سوزد" می‌توان دید (باقی‌نژاد، ۱۳۸۵: ۳۰).

در شعر فروغ، غیر از نمود نگاه مادرانۀ زن به هستی، احساسات مادرانۀ ای در تکرارهای زمزمه‌وار کلمات صریح، به صورت لالایی‌هایی ابدی، به چشم می‌خورد، که مبین مادر درونی وجودش است؛ از این‌رو تکرار واژه‌هایی چون "کودک" در اشعار "اسیر"، "شراب و خون"، "گم‌گشته"، "بیمار"، "خانه متروک" و...؛ "مادر" در اشعار "آزیدارفته"، "بیمار"، "خانه متروک"، "دیو شب"، "شعری برای تو" و...؛ "طفل" در اشعار "بیمار"، "خانه متروک"، "یادی از گذشته"، "شعری برای تو" و... بارزترین نمود احساس‌های "مادر درونی" او هستند. فروغ،

منظومه "شعری برای تو" را برای فرزندش کامیار سروده است. او در شعر "دیو شب"، از مادری سخن می‌گوید که از یک سو می‌خواهد کودک خود را حمایت کند و از سوی دیگر، خود را برای وسوسه‌ها و اشتباهاتش سرزنش می‌کند. او در این شعر و منظومه "خانه متروک" به عشقی خلل‌ناپذیر میان مادر و فرزند اشاره می‌کند؛ پیوستن به شعر جدایی فاجعه‌آمیز مادر از فرزند را در پی داشت، اما شور و عشق مادرانه هرگز از فروغ جدا نشد (کلیاستورینا، ۱۳۸۰: ۱۵۳). عشق مادرانه در اشعار فروغ به ترتیب ۳ بار در دفتر اول، ۲ بار در دفتر سوم، ۲ بار در دفتر چهارم و ۲ بار در دفتر پنجم به کار رفته است.

اعتراض به نگرش جامعه درباب زن

از نظر "رزمری تانگ"^۴ نظریه فمینیستی کلیتی واحد نیست و نظریات یا دیدگاه‌های بسیاری را در برمی‌گیرد که هر یک می‌کوشند توصیفی از ستم بر زنان ارائه دهند و با تبیین علل و پیامدهای آن راهبردهایی برای رهایی زنان از قید آن تجویز کنند. به نظر او نظریه فمینیستی هرچقدر در آمیختن این توصیف و تبیین و تجویز چیره‌دستی بیشتری به خرج دهد، نظریه بهتری است (تانگ، ۱۳۸۹: ۱۵).

فروغ زنی اجتماعی است، زنی که حضور دارد، می‌بیند و متأثر می‌شود و تأثرش را در اشعارش منعکس می‌کند. از جمله موضوع‌های شعر فروغ می‌توان به بی‌عدالتی درباب زنان، سکوت و اسارت زنان، مبارزه با فرهنگ مردسالاری و یأس و ناامیدی اشاره کرد. فروغ همواره کوشیده است فراتر از عادت بیندیشد؛ به عبارتی، عادت‌ستیزی وجه ذاتی شعر و جهان‌بینی فروغ است. فروغ در شعر "عصیان" از دفتر/سیر دیدگاه‌های منفی درباره زنان را به زنجیری محکم تعبیر می‌کند که مانع پیشرفت آن‌ها می‌شود. فروغ به این نگرش‌ها اعتراض می‌کند. خاموشی و سکوت نهایت بردگی است و زنان جامعه سال‌های مدیدی با چنین سکوتی همراه بوده‌اند. در جدال با خاموشی است که فروغ فریاد برمی‌دارد و از حصارهای موجود انتقاد می‌کند (یزدانی، ۱۳۸۱: ۲۲۴).

پیش از فروغ، با توجه به تاریخ ادبیات زنانه ایران، شاعران زن، به خاطر ترس از جامعه، با زبان و اندیشه مردانه شعر گفته‌اند و درحقیقت روح مردانه بر روح زنانه آنان تحمیل شده بود و روح مادینه‌ای که سالیان سال زیر این بار تحمیلی بود، یک‌باره در فروغ عصیان کرد و "زن شاعر" ظاهر شد، زنی که توانست به زبان خود شعر بگوید و اجازه ندهد سایه یک مرد

بر اندیشه‌هایش حاکم شود. اعتراض و گلایه فروغ در برابر سکوت و پذیرش وضع غیرانسانی و نامساوی زنان در اجتماع آشکار است (واعظ و صادق‌زاده، ۱۳۸۴: ۷۷).

...بیش از این‌ها، آه آری

بیش از این‌ها می‌توان خاموش ماند

می‌توان ساعات طولانی

با نگاهی چون نگاه مردگان، ثابت

خیره شد در دود یک سیگار

خیره شد در شکل یک فنجان...

می‌توان برجای باقی ماند

در کنار پرده اما کور، اما کر... (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۳۲۰ - ۳۱۹).

شعر فروغ شعر اعتراض به سنت‌ها و قوانین و رسوم یک‌سویه است. در شعر فروغ از بی‌عدالتی درقبال زنان بسیار سخن گفته شده است؛ او به قانون و عدالت بدبین است، زیرا قوانین همیشه او را، همچون دیگر زنان جامعه، محکوم شناخته است (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۷۰). قوانین، عرف و عادات که با او سر ستیز داشتند یا به نظر او درست و عادلانه نمی‌نمودند، مورد انتقاد، طنز یا واکنش‌های عاطفی و احساسی شاعر قرار گرفته‌اند. او به قوانینی که جامعه برضد زنان پایه‌ریزی کرده است اعتراض می‌کند؛ قوانینی که باعث شد شاعر از دیدن یگانه فرزندش محروم بماند:

... وقتی که اعتماد من از ریسمان سست عدالت آویزان بود...

وقتی که چشم‌های کودکانه عشق مرا

با دستمال تیره قانون می‌بستند

... دریافتم، باید باید باید

دیوانه‌وار دوست بدارم... (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۴۲۳ - ۴۲۲).

شاعر در این شعر قوانینی را محکوم می‌کند که روزگار او را تیره و تار کردند. در این شعر تنها با اعتراض فروغ به چنین قوانین بی‌رحمانه‌ای مواجه نیستیم، بلکه فریاد و اعتراض او، فریاد همه زنانی است که از طبیعی‌ترین حق خود (مهر مادری) محروم مانده‌اند و به بهانه زن بودن، مجبور به دوست‌داشتن هستند (یزدانی، ۱۳۸۱: ۲۱۰).

درحقیقت یکی از درگیری‌های فروغ با قوانین و عرف‌هایی است که درمجموع به ضرر زنان است. او می‌گوید:

من در عصری متولد شدم که آزادی (هرچند سطحی) مجال را برای تسویه‌حساب‌های

چندساله می‌داد، من شتاب‌زده از فرصت استفاده کردم، هم از عشق و احساسات زنانه

حرف زدم و هم از قوانین اجتماعی انتقاد کردم. وقتی خیلی از قوانین اخلاقی و اجتماعی را

قبول نداشتیم، برای تغییر و تبدیل آن‌ها به یک‌سری از قوانین دیگر شعر گفتیم، فیلم ساختم و فیلم بازی کردم (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۲۵۵).

در ادبیات دوره اسلامی ایران، مسئله زن تاحدودی تحت تأثیر قوانین و مقررات اسلام در مورد روابط زن و مرد ظاهراً در مرتبه دوم واقع شده، اما چنان نیست که همه‌جا دقیقاً حقوق زن بر مبنای ضوابط اسلامی مراعات شده باشد، بنابراین کم‌وکاستی‌های موجود در نگاه تاریخ و ادب این دوره، مستقیماً به نظام حقوقی زن در اسلام مربوط نمی‌شود و تفاوت‌هایی که در قوانین اسلام میان زن و مرد مشاهده می‌شود، از نظر مبانی عقیدتی-اسلامی دلایل، تعبیر و تفسیرهای خاص دارد (یا حقی، ۱۳۸۱: ۳۴۹).

فروغ از تبعیض میان زن و مرد ناراحت است و سعی می‌کند با این تفاوت نگاه مبارزه کند:

... آن داغ ننگ خورده که می‌خندید

بر طعنه‌های بیپرده، من بودم

گفتم که بانگ هستی خود باشم

اما دریغ و درد که "زن" بودم (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۲۲۹).

در این شعر یکی از موارد این تبعیض مطرح می‌شود: مرد حق دارد بانگ زندگی خود باشد ولی زن حق ندارد. شاعر خواهان تساوی بین زن و مرد است. «شعر "فتح باغ" فروغ، "ما" و "من و تو"، نشانه هماهنگی و تساوی کامل بین زن و مرد است، در این شعر مرد و زن مکمل همدیگر و با هم فاتح آن باغ هستند» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۳۱۴ - ۳۱۳).

فروغ در اشعار "رمیده" و "افسانه تلخ" از دفتر/سیر و "شکوفه اندوه" از مجموعه دیوار و "شعری برای تو" از دفتر عصیان، "عروسک کوکی"، "دیدار در شب" از مجموعه تولدی دیگر و "پنجره" و "تنها صداست که می‌ماند" از دفتر ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد نگرش منفی جامعه به "زن" را به تصویر کشیده است که به ترتیب ۲ بار در دفتر اول، ۱ بار در دفتر دوم، ۱ بار در دفتر سوم، ۲ بار در دفتر چهارم و ۲ بار در دفتر پنجم تکرار شده است.

در جست‌وجوی آزادی و فرار از سنت‌ها

شعر فروغ، صرف‌نظر از تحولی که در نگرش شاعرانه ایجاد کرد، حرکتی متفاوت در جهت متحول کردن ساختارهای اجتماعی نیز هست که قصد دارد روابط و مناسبات پذیرفته‌شده جامعه خود را تغییر دهد. «فروغ، خسته از اسارت در زندان احکام و سنت‌های جامعه‌ای که هویت راستین یا زنانگی او را محکوم می‌کند، همه احکام اخلاقی و سنتی را نادیده می‌گیرد و رهایی خود را در "رسوایی" و "بدنامی" می‌داند» (ترقی، ۱۳۸۶: ۵۴).

... بگذار زاهدان سیه‌دامن

رسوای کوی و انجمنم خوانند

نام مرا به ننگ بیالایند

اینان که آفریده شیطانند... (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۱۶۶).

پوشیده نیست که «یکی از درون‌مایه‌های شعر از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ و دوره قبل از آن، ستیز شاعران با اخلاقیات حاکم بر جامعه است و نفرت و دشمنی آنان با نهادها و اصول سنتی حاکم بر جامعه آشکار است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۳: ۶۲). فروغ نیز درمقابل تعصبات جامعه ایستاد؛ او در دفتر نخست، خود را گرفتار دنیایی از سنت‌ها و تعصبات می‌یابد و می‌خواهد تمام محدودیت‌های سنتی را از بین ببرد. او در دوره اول، با خانواده متوسط و نیمه‌بورژوازی سروکار دارد - خانواده پدر و شوهر - او در این خانواده به دنبال آزادی زنان می‌گردد (براهنی، ۱/۱۳۷۱: ۵۹۹). طبقه مذکور، که دائماً در وحشت از بدنامی و رسوایی به سر می‌برند و رذالت‌ها و پستی‌های خود را پنهان می‌کنند، حرف‌زدن آشکار و تبلیغ جنسیت زنانه را نمی‌توانند تحمل کنند. برای این طبقه زن در شمار محرمات است. فروغ با شعر «گنه کردم گناهی پر ز لذت»، علیه طبقه خانوادگی خویش، با اعتراف به اینکه از لذت خاصی بهره‌مند شده است، قیام می‌کند (همان/۲: ۱۰۶۹).

شاعر اسارت زن را، که تاریخ رنج اوست، نمی‌پذیرد و در پی گریختن از چهارچوب اجتماعی زن است. مجموعه/سیر او نیز «گویای اسارت شاعری است که در چنگال سنت‌های خشک و خشن فرهنگی و اجتماعی به پریشانی و نگرانی دچار شده است» (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۱۳۴). برای مثال فروغ در شعر «حلقه» از دختری می‌گوید که زندگی خود را در بندگی و اسارت مرد خلاصه کرد و حلقه ازدواج برای او مثل «حلقه بردگی» است (یزدانی، ۱۳۸۱: ۱۸۲). فروغ در شعر مزبور در حد بینش و تجربه شخصی و اجتماعی از مشکلات و دردهای زن سخن می‌گوید؛ نگرش فروغ در این شعر بسیار بدبینانه است که در تجربه تلخ او ریشه دارد.

فروغ در شعر «اسیر» نیز از اسارتی سخن می‌گوید که منشأ آن نارضایتی خانوادگی و شخصی است. در این شعر سخن از دختر جوانی است که با همه اشتیاق به سرودن شعر و عشق به آزادی برای پرداختن به آن، خیلی زود مادر می‌شود و مسئولیت زندگی خانوادگی، او را از پرداختن به شعر به‌طور جدی باز می‌دارد؛ شاعر در این مجموعه تصویر روشنی از آزادی ندارد (مشرف آزاد، ۱۳۷۶: ۶۱).

... در این فکر که در یک لحظه غفلت

از این زندان خامش پر بگیرم

به چشم مرد زندانبان بخندم

کنارت زندگی از سر بگیرم... (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۲۶).

در این شعر آزادی از اسارت همسر آرزوی شاعر است. چراکه می‌خواهد به صورت جدی‌تر به شعر بپردازد، اما در دو مجموعه پایانی خود خواهان آزادی زن در اجتماع است و از آزادی ظاهری که رژیم پهلوی در آن دوره به زنان داده بود شکوه سرمی‌دهد و می‌گوید:

... تنم به پیله تنهایی‌ام نمی‌گنجید

و بوی تاج کاغذی‌ام

فضای آن قلمرو بی‌آفتاب را

آلوده کرده بود... (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۳۵۴).

در این شعر شاعر آزادی‌هایی را که دستگاه تبلیغاتی شاه مدعی بود به زن داده است به سخره می‌گیرد. در این شعر سخن از زنی است که به او تاج بخشیده‌اند، اما تاجش کاغذی است. درحقیقت او می‌گوید آن آزادی که دستگاه تبلیغاتی شاه مدعی بود به زنان داده است حقیقت ندارد و در عالم واقعیت امتیازی به زن داده نشده است (براهنی، ۱/۱۳۷۱: ۶۰۱).

فروغ در نامه‌ای می‌نویسد: «آرزوی من آزادی زنان ایرانی و تساوی حقوق آن‌ها با مردان است. من به رنج‌هایی که خواهرانم در این مملکت در اثر بی‌عدالتی مردان تحمل می‌کنند، کاملاً واقف هستم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آن‌ها به کار می‌برم» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۷۰). فروغ در اشعار «اسیر»، «عصیان» و «حلقه» از دفتر «اسیر» و «وهم سبز» از دفتر تولدی دیگر به دنبال آزادی و فرار از سنت است. شکایت از بی‌وفایی مرد، تلقی نادرست مردان از زنان و بدبینی به آنان موضوع بخشی از اشعار فروغ را تشکیل می‌دهد.

... بیا ای مرد، ای موجود خودخواه

بیا بگشای درهای قفس را

اگر عمری به زندانم کشیدی

رها کن دیگرم این یک نفس را... (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۵۰).

شکست در ازدواج و زندگی تأثیر مستقیمی بر اندیشه‌های فروغ گذاشت و باعث شد که نگاهش به جنس مخالف خشن و منفی باشد و مرد را مغرور، سنگدل، هوسران و بی‌وفا بخواند. کاربرد این نوع نگاه از یک زن شاعر، در ادب فارسی تا قبل از فروغ کم‌سابقه بوده است، قبل از او «عالم‌تاج قائم‌مقامی» نیز به سبب شکست در ازدواج از مردان به بدی یاد می‌کند (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۱۹). فروغ «همه محرومیت‌ها و اهانت‌هایی را که متحمل شده است، ناشی از سلطه مرد می‌داند، زیرا قادر نیست مرد را در موقعیت اجتماعی خاص خود بنگرد. روابط اجتماعی معینی که زن را این‌گونه با مرد پیوند داده است، درک کند و عوامل

اقتصادی و تاریخی خاص را که مرد به‌عنوان جنس مذکر بلکه به‌عنوان عضو اجتماع مظهر آن‌هاست دریابد. از این‌رو، در این قیام یگانه دشمن خود را "جنس مرد" می‌داند» (لنگرودی، ۱۳۷۸: ۱۹۴) و در دفاع از حقوق زن چاره‌ای جز مبارزه با فرهنگ مردسالاری در ایران نمی‌شناسد. او یک سنت‌شکن بزرگ فرهنگی است که می‌خواهد به تنهایی در برابر سنت هزارساله بایستد. همان‌طور که گفته شد، فرهنگ سنتی ما یک فرهنگ مردسالار و پدرسالار است؛ فروغ نیز در دوره اول شاعری و عشق و زندگی با این خاصیت و خصلت بازدارنده مواجه شد و برآمدهای اخلاقی و قانونی معطوف به آن را، هرچند با حالتی ابتدایی، خام و صرفاً احساسی به مبارزه خواند و در این مبارزه در مقام یک زن و مادر به‌طور مستقیم درگیر شد (مختاری، ۱۳۷۲: ۵۸۹ - ۵۸۷). درحقیقت «فروغ از بیان تسلیم و آسودگی حاصل از آن و عصیان و هزینه‌های سنگین آن، باید یکی را انتخاب می‌کرد و این‌گونه است که او راه ستیز با جریان مسلط و حاکم بر افکار جامعه را در پیش گرفت و بار گران افتراء و مخالفت‌هایی را که نتیجه این انتخاب بود، با همه دشواری‌هایش پذیرفت» (جلالی، ۱۳۷۲: ۵۶۷).

نگاه منفی شاعر به مرد را در اشعار بسیاری می‌توان ملاحظه کرد، که به ترتیب در دفتر اول ۹ بار در دفتر دوم ۴ بار و در دفتر چهارم ۲ بار به‌کار رفته است. درحقیقت شعر فروغ، نخستین تلاش برای زدودن آثار مردسالاری از چهره شعر فارسی است. او در بیشتر آثار خود به این سنت فرهنگی می‌تازد، با این تفاوت که در سه دفتر اول، این مبارزه احساساتی، سطحی و غیرهنرمندانه است.

تنهایی و ناامیدی

تنهایی، بی‌پناهی و ناامیدی از مهم‌ترین درون‌مایه‌های اشعار فروغ فرخزاد است. او به تعبیر خودش "زنی تنها" بود، وقتی که از همسرش جدا شد، تنهاتر نیز شد و شعر را همدم زندگی خود ساخت. در شعر او سخن از خانه‌های خلوت و تنهایی عصر جمعه است.

... آه، چه آرام و پرغرور گذر داشت

زندگی من چو جویبار غریبی

در دل این جمعه‌های ساکت متروک

در دل این خانه‌های خالی دلگیر

آه، چه آرام و پرغرور گذر داشت... (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۳۱۸).

فروغ در نامه‌ای به برادرش می‌نویسد: «زندگی همین است، یا باید خود را با سعادت‌های زودیاب و معمول مثل بچه، شوهر و خانواده گول بزنی یا با سعادت‌های دیریاب و غیرمعمول مثل شعر، سینما و هنر، اما به‌هرحال همیشه تنها هستی و تنهایی تو را می‌خورد و خرد می‌کند» (فرخزاد، ۱۳۷۸، بخش نامه‌ها: ۱۲).

در شعر او زن درنهایت کوشش خود در طول زندگی با تنهایی دردناکی روبه‌رو می‌شود که باورکردنش به‌اندازه‌ی ازدست‌دادن زندگی برای او سخت است. در این تنهایی زن مایوسانه به محیط اطراف خود می‌نگرد و به تنهایی و بی‌پناهی خود ایمان می‌آورد (یزدانی، ۱۳۸۱: ۱۸۴).

فروغ در شعر "آن روزها" با یادآوری کودکی خود این تنهایی را شرح می‌دهد. او در شعر "هدیه" نیز از موتیف شب، مظهر تنهایی، انزوا و قطع ارتباط با دیگران، استفاده کرد که نمادی از زندگی خود شاعر "زنی تنها" است. این شعر علاوه بر زندگی فروغ، زندگی بسیاری از زنان ایرانی را که به جهت وضعیت اجتماعی منزوی و تنها شده‌اند، به‌خوبی به تصویر کشیده است (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۸۲-۲۸۳).

به‌طور کلی، اندوه تنهایی و ناباوری که بر اثر سرخوردگی از عشق در وجود او رخنه کرده، سراسر اشعار او را دربر گرفته است و شعر "ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد" در دفتر آخر او نیز مبین این تنهایی و ناامیدی است.

زن در شعر فروغ در هاله‌ای از ناامیدی و یأس ترسیم شده است، چراکه بی‌رحمانه تحت ستم قرار می‌گیرد و در زیر اندیشه‌های پوچ و عقیده‌های بی‌اساس خرد می‌شود:

... گوش کن

وزش ظلمت را می‌شنوی؟

من غریبانه به این خوشبختی می‌نگرم

من به نومیدی خود معتادم... (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۲۹۳).

در شعر "افسانه تلخ" از دفتر/سیر، شاعر از نگاه سطحی و ظاهربین مردم جامعه شکایت می‌کند؛ مردمی که ارزش زن و شخصیت او را از جسم ظاهری او محک می‌زنند و از حقیقت وجودی او بی‌خبر هستند؛ چنین زنی چگونه می‌تواند به خود و زندگی امیدوار باشد (یزدانی، ۱۳۸۱: ۱۵۹).

نه امیدی که بر آن خوش کنم دل

نه پیغامی نه پیک آشنایی...

به او جز از هوس چیزی نگفتند

در او جز جلوه ظاهر ندیدند... (فرخزاد، ۱۳۷۸: ۴۰ - ۳۹).

ناکامی و دشواری زندگی، گاه روح و ذهن او را با اندیشه‌ها و احوالی ناامیدکننده قرین می‌سازد؛ کودکی ناتمام فروغ، ازدواج زودهنگام و جدایی او از همسرش و مصائب مختلفی که در حاشیه زندگی‌اش وجود داشت، او را در اندیشه‌های نومیدانه فرورد و گاه به دنیای شاعرانه او رنگی کدر زد.

فروغ در شعر "بعد از تو" تنها تا هفت‌سالگی را می‌ستاید و پس از آن را از "جنون و جهالت" سرشار می‌داند. این خود مبین این نکته است که شاعر از زندگی کنونی و فعلی خود راضی نیست و از گذشته پرخطر دوران کودکی یاد می‌کند (کلیاشتورینا، ۱۳۸۰: ۲۲۴). به‌طور کلی در اشعار فروغ آمیدی به آینده نیست و همه خوشی‌ها برای او در گذشته تمام شده است. شعر "ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد" نیز با توصیف ناامیدی یک زن آغاز شده است.

تنهایی و ناامیدی از جمله درون‌مایه‌هایی است که به وفور در اشعار فروغ دیده می‌شود. با توجه به شواهد فوق، درون‌مایه "تنهایی و ناامیدی" در دفتر اول ۲ بار، در دفتر دوم ۳ بار، در دفتر سوم ۲ بار، در دفتر چهارم ۱۱ بار و دفتر پنجم ۵ بار تکرار شده است.

نتیجه‌گیری

فروغ فرخزاد شاعری است با احساسات زنانه امروزی که شعرش با عاطفه زنانه‌اش سخت گره خورده است. او در مقایسه با دیگر شاعران زن ایرانی، بیش از دیگران درباره زندگی خصوصی و تجربه‌های شکست‌خورده و دردناک زن در اجتماع مردسالار جامعه عصر خود سخن گفته است. اشعارش منتقد و معترض است و در آفرینش اثر شعری خود، خواه ناخواه، شالوده‌شکن و سنت‌ستیز، به طرحی نو و ایده‌ای تازه دست یافته است؛ از این رو شاعری پیش‌تاز در این زمینه به‌شمار می‌آید. وضعیت اجتماعی فروغ را به یأس و بدبینی کشانیده است، به‌طوری‌که قوانین، عرف و عادت‌هایی که با او سرستیز داشتند یا به نظرش درست و عادلانه نمی‌نمودند مورد انتقاد و اعتراض او قرار گرفتند و درحقیقت بخشی از شعرها، سرگذشت، خواست‌ها، دردها و سرخوردگی‌های زنان ایرانی در دوره گذشته و عصر فروغ به رشته نظم درآمدند. آیا فروغ در برگزیدن این شیوه جسورانه و بی‌پروا و در بیان احساسات و تمایلات شخصی خود و اعتراض به فرهنگ مردسالار حاکم بر عصر خود راه درستی را برگزیده است یا خیر؟ پاسخ این سؤال با توجه به نگرش و اصول اعتقادی

افراد فرق می‌کند و تا حدی برخورد با این مسئله به جنسیت و زمینه ذهنی خواننده نیز وابسته است. شاید در نگاه نخست به نظر بیاید نگارندگان این مقاله با فروغ همسو هستند، ولی آن‌گونه که ویژگی نقدی راستین است، نگارندگان تلاش کرده‌اند تفکر زنانه را بر مبنای نقد زن‌محور بررسی کنند و تنها واقعیت‌های موجود در شعر او را بازگو کرده‌اند و در انتها پذیرفتن و نپذیرفتن راه و روش فروغ را می‌توان به خوانندگان واگذار کرد.

پی‌نوشت

۱. «ماچو» واژه‌ای اصالتاً اسپانیایی است و در زبان آلمانی مردم کوچه و بازار، به مردی گفته می‌شود که به شدت بر مبنای تصویر سنتی نقش جنسیتی مرد رفتار می‌کند. بر مبنای این درک از مردانگی، مردک مردی است که به‌طور اغراق‌آمیزی مردانه (در اینجا منظور از مردانه رفتار جنس مذکر در حیطة بیولوژی است) رفتار می‌کند. مردک در مقابل واژه سوفتی (زن ذلیل، اوا خواهر) به کار می‌رود. ماچو واژه‌ای است ضدارزش که برای تفاوت نهادن بین مرد و مردک به کار می‌رود. این واژه در زبان اسپانیایی درباره حیوانات به کار می‌رود و در مقابل واژه *hembra* به معنای زن قرار می‌گیرد. وقتی این واژه در مورد انسان به کار می‌رود به معنای مردانه و مثبت فهمیده می‌شود. نخست این واژه در زبان آلمانی به مفهوم مردک به کار گرفته شد. مردک تحت فشار نقش مردانه‌اش در اجتماع قرار دارد که در موارد لزوم حتی برخلاف علایق شخصی خود باید مردانگی‌اش را ثابت کند. این نکته شامل غیرت و توانایی جنسی می‌شود... ویژگی‌ها و علایم شخصیتی مردک - طرز تفکر سنتی، به‌طور مثال: جای زن در آشپزخانه است - رفتار تهاجمی، خشن، حمله‌ای - سعی در تحت تأثیر قراردادن دیگران و نارسسیم - رفتار بی‌ادبانه، متکبرانه، و برخورد از بالا - اهمیت دادن به آیین‌های زورآزمایی مثل میچ انداختن، کشتی - علاقه به نمادهایی که گویا پرستیژ مرد را بالا می‌برد مثل داشتن اتومبیل، موتور - به‌کاربردن اصطلاحات توهین‌آمیز در مورد زنان - اغراق در ایجاد رابطه جنسی و همزمان با آن انتظار از زن که در این رابطه تابع مرد باشد. این نوع از رفتارها به‌ویژه به افرادی که به گروه‌های خاصی تعلق دارند، نسبت داده می‌شود. گروه‌هایی مانند داش‌ها، کسانی که به بدن‌سازی اهمیتی بیش از حد می‌دهند، طرفداران موسیقی هیپ هاپ و...

² Interinseque

³ Fusion

⁴ Rosemarie Tong

منابع

- آژند، یعقوب (۱۳۶۳) *ادبیات نوین ایران*. تهران: امیرکبیر.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۶) *عرفان و رندی در شعر حافظ*. چاپ هفتم. تهران: مرکز.
- باقی‌نژاد، عباس (۱۳۸۵) «فروغ فرخزاد شاعر عاطفه و شکست». *مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی*. واحد تهران جنوب. شماره ۲: ۲۷-۴۰.

- براهنی، رضا (۱۳۷۱) *طلا در مس (در شعر و شاعری)*. ج۲. تهران: کتاب زمان.
- تانگ، رزمی (۱۳۸۷) *نقد و نظر: درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی*. ترجمه منیژه نجم‌عراقی. تهران: نی.
- ترقی، گلی (۱۳۸۶) *بزرگ بانوی هستی (اسطوره، نماد، صور ازلی با مروری بر اشعار فروغ فرخزاد)*. تهران: نیلوفر.
- جلالی، بهروز (۱۳۷۲) *جاودانه زیستن، در اوج ماندن*. تهران: مروارید.
- حسین‌پورچافی، علی (۱۳۸۴) *جریان‌های شعر معاصر فارسی (از کودتا ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷)*. تهران: امیرکبیر.
- دهباشی، علی (۱۳۷۰) *یادنامه پروین اعتصامی*. تهران: دنیای مادر.
- روزبه، محمدرضا (۱۳۸۱) *ادبیات معاصر ایران (شعر)*. تهران: روزگار.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳) *شعر بی‌دروغ، شعر بی‌تقاب*. چاپ چهارم. تهران: جاویدان.
- سلدن، رمان و ویدوسون پیتر (۱۳۷۷) *راهنمای نظریه ادبی معاصر*. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.
- سلیمانی، فرامرز (۱۳۷۱) *بارورتر از بهار (نقد و بررسی شعر زنان ایران)*. تهران: دنیای مادر.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳) *ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت)*. تهران: سخن.
- شمس لنگرودی، محمد (۱۳۷۸) *تاریخ تحلیلی شعر نو*. جلد ۱. چاپ دوم. تهران: مرکز.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۲) *راهنمای ادبیات معاصر (شرح و تحلیل گزیده شعر فارسی)*. تهران: میترا.
- _____ (۱۳۷۶) *نگاهی به فروغ فرخزاد*. تهران: مروارید.
- شایگان‌فر، حمیدرضا (۱۳۸۰) *نقد ادبی*. تهران: داستان.
- صادقی، بهرام (۱۳۳۵) «انتقاد بر انتقاد دکتر میترا». *انتقاد کتاب*. شماره ۶: ۹۳-۷۴.
- عابدی، کامیار (۱۳۷۷) *زندگی و شعر فروغ فرخزاد (تنهاتر از یک برگ)*. تهران: جامی.
- فرخزاد، پوران (۱۳۸۱) *کسی که مثل هیچ‌کس نیست (درباره فروغ فرخزاد)*. تهران: کاروان.
- _____ (۱۳۷۹) *مجموعه اشعار*. با مقدمه بهروز جلالی. چاپ هفتم. تهران: مروارید.
- _____ *مجموعه اشعار (به انضمام نامه‌های منتشر نشده)*. چاپ سوم. آلمان: نوید.
- کراچی، روح‌انگیز (۱۳۷۸) *اندیشه‌نگاران زن در شعر مشروطه*. چاپ دوم. تهران: دانشگاه الزهراء.
- کلیاشتورینا، ورا.ب. (۱۳۸۰) *شعر نو در ایران*. ترجمه همایون تاج طباطبایی. تهران: نگاه.
- مشرف‌آزاد، محمود (۱۳۷۶) *پرشادخت شعر آدمیزادان (زندگی و شعر فروغ فرخزاد)*. تهران: ثالث.
- محمدی بدر، نرگس (۱۳۸۵) «بررسی تطبیقی نیمه ناتمام در اشعار فروغ و شاملو». *مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد*. شماره چهارم. شماره پی در پی ۱۵۵: ۱۶۸-۱۴۵.

مختاری، محمد (۱۳۷۲) *انسان در شعر معاصر* (با تحلیل شعر نیما، اخوان، شاملو و فرخزاد). تهران: توس.

موللی، کرامت (۱۳۸۳) *مبانی روان‌کاوی فروید - لکان*. چاپ چهارم. تهران: نی.

واعظ، لیدا و محمد صادق‌زاده (۱۳۸۴) *چهار شاعر زن معاصر*. تهران: حافظ.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۱) *جویبار لحظه‌ها*. چاپ چهارم. تهران: جامی.

یزدانی، زینب (۱۳۸۱) *زن در شعر فارسی* (دیروز - امروز). تهران: فردوس.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۶) *انسان و سمبل‌هایش*. ترجمه ابوطالب صارمی. چاپ چهارم. تهران: یاسمن.

_____ (۱۳۶۸) *چهار صورت مثالی*. ترجمه پروین فرامرزی. مشهد: آستان قدس رضوی.